

مهاجرت کرد. ابتدا به تهران آمد و چند جلسه‌ای را در تمرینات پرسپولیس تحت ریاست آفاقری شرکت کرد اما فهمید که با وجود ستارگان نامدار ابتدای دهه ۵۰ جایی برای درخشش او نیست. پس راه اهواز در پیش گرفت و شش ماه به دنبال تیمی خوب و شغلی ثابت گشت اما پیدا نکرد تا اینکه به یکی از تیم‌های محلی اهواز پیوست و درخشش در زمین‌های خاکی بود که پای او را در سال ۱۳۵۱ به باشگاه پاس اهواز باز کرد. تیمی به ریاست سروان قربانی فرد و مربیگری لفته سهرادران. حالا در هجران از مادر، تنها فوتبال بود که دلش را باز می‌کرد. فوتبال و محبت‌های بی‌شائبه لفته‌خان و جناب سروان که می‌دانستند او غریب است و باید هوایش را داشت تا هر روز شاخ و برگی به فوتبال هنرمندانه‌اش اضافه شود.

وقتی با پیراهن پاس قهرمان اهواز شد تماشاگران این شهر فهمیدند که یک دربیور نابغه در فوتبال خوزستان گل کرده است و هر روز بیشتر به شعبده‌بازی‌های او علاقه‌مند شدند. کسب نایب قهرمانی جوانان کشور باعث شد پایتخت‌نشین‌ها هم بازی او را ببینند و درباره فوتبال ساحران‌ه او داستان‌سرای‌ها کنند. اکنون دیگر جام تخت‌جمشید هم در مملکت راه افتاده بود و حق پاس اهواز بود که به عنوان نماینده خوزستان در این بازی‌ها شرکت کند اما مشکل همنامی آنها با پاس تهران، این شانس را از تیم قهرمان لفته گرفت و نوری با رخصت از مربی‌اش به عضویت تیم نورد اهواز نماینده جنوب در جام اول تخت جمشید پیوست. حالا استخدام در کارخانه نورد هم می‌توانست بخشی از مشکلاتش را حل کند. نورد را اما اختلافات درونی از پا انداخت و این بار تیم نیرو (متعلق به شرکت آب و برق اهواز) در جام تخت‌جمشید حضور به هم رساند و شانس خوب نوری بود که با این تیم چهار فصل را در لیگ ایران تجربه کرد. حالا ستاره شهر اهواز ضمن استخدام در نیرو، این شانس را هم یافته بود که یک خانه کوچک استیجاری پیدا کند و به همراه داداش کوچک محصلش به زندگی تن دهد. تیم نیروی اهواز که در سال ۱۳۴۲ شکل گرفته بود در کنار خزامی‌پور به عنوان سرپرست و مدیرفنی از محمدرضا کاردان در نیمکت خود سود می‌جست. حالا با درخشیدن نوری در میدان‌های تخت جمشید، کار مردم علاقه‌مند هم درآمده بود. آنها هر روز ضمن تماس با شماره تلفن ۳۰۹۱ شماره مستقیم منزل نوری خدایاری را طلب می‌کردند تا با او به طور مستقیم صحبت کنند و گاهی هم برای دیدنش به زمین خاکی گلستانی محل تمرین تیم نیرو می‌رفتند.

البته غیر از نوری، طرفداران ستاره‌هایی چون کریم بوستانی، حسن سالمی و حمید سهرادران هم کم نبود. این در حالی بود که تهرانی‌ها نیز از تماشای بازی نوری و نورد در امجدیه سیر نمی‌شدند. او حتی از خواندن خشن‌ترین بازیکنان حریف ابایی نداشت. و چنین شد که یک‌بار یک هافبک قلچماق پاسی که از رقصانده شدنش و خندیدن تماشاگران، عصبی شده بود قلم پایش را شکست و دستش داد! مردی که با پرتقال ۵۰۰ تا رویایی می‌زد هرگز دستش برای مدافعان حریف قابل خواندن نبود. آنقدر با توپ ور می‌رفت که دفاع نمی‌فهمید توپ کجاست و نوری کجا رفته است. یک‌بار مدافع چپ پرسپولیس را دیوانه کرده بود. توپ را جا گذاشته بود و با پاهایش طوری رفتار می‌کرد که هنوز دفاع به دنبالش می‌رفت! تازه بعد از طی چیزی حدود ۱۰ متر، برگشته به دفاع حریف گفته بود ولک کی رو گرفتی؟ من که توپ ندارم! یک‌بار هم در اواسط دهه ۵۰ با اصغر حاجیلو در خانه حسن روشن بودند. نوری گفته بود تو عزت بگو فردا برایش دارم. حسن با خنده گفته بود عزت تو زمین نیست و تاج یک بچه جدید آورده که خیلی هم عجلش سر جایش نیست! منظورش اصغر بود. نوری با خنده گفته بود پس من فردا سر عقل می‌آرمش. همان اوایل بازی بود که اصغر در صحنه‌ای، بی‌حواس زد هم کتف نوری را شکست و هم یکی از دنده‌هایش را و خدایاری را خانه‌نشین کرد. نوری وقتی از درد به خود می‌پیچید نگاهی به جلد تاج انداخت و فهمید که شب قبل، شام را در خانه روشن با او خورده است! دیگر از فرط درد زبانش تخرخید که بگوید ولک این بود نمک خوردن‌تون؟

نوری تا پایان عمر هرگز خشونت اصغر را از یاد نبرد همچنان که محبت‌های آقالفته را فراموش نکرده بود. همان لفته‌ای که به وقت اذان، در همان محل مسابقه قوت می‌گرفت و بدون اینکه بچه‌ها را به نماز خواندن مجبور کند ناگهان می‌دید که آنها هم تکبیر بسته‌اند. او از آن مربیان عاشق به مربیگری که لباس بچه‌های تیم را در پایان هر بازی تحویل می‌گرفت و به خانه می‌برد و شسته و پاکیزه در روز مسابقه تحویل‌شان می‌داد. همان لفته کارمند اداره بهداشت که بخشی از حقوق ناچیز کارمندی‌اش را خرج تیم می‌کرد.

نوری که یک عمر تماشاگران را به وجد آورد خود عاشق شیرین‌کاری‌هایش بود و می‌گفت من با دربیل‌هایم قصد تحقیر و توهین حریفان را نداشتم ولی هنگامی که توپ به پایم می‌رسید از خود بی‌خود شده و دوست داشتم با هنری که خداوند به من ارزانی کرده دل تماشاگران را شاد کنم. نوری خدایاری که عاشق گارینشا بود حمید برمکی، محمد صادقی و کریم بوستانی را بزرگترین ستاره‌های جنوب معرفی می‌کرد و چهره‌هایی چون پله، پرویز قلیچ‌خانی و پرویز دهداری را به عنوان بهترین بازیکنان جهان و ایران. او در بخش اخلاق جعفر کاشانی، در دفاع عزت جانملکی و

تمرکز ورزشهای میدانی در خوزستان موجب دگرگونیهای شگرفی در ورزش ایران خواهد شد

ورزشگاههای آبادان و اهواز هر کدام به اندازه امجدیه گنجایش دارند

این عکس را که مربوط به تیم کارگز آبادان در سال ۱۳۲۶ است، یکی از خوانندگان ما بنام آقای علی پارسا فرستاده است که با تشکر از ایشان آن را چاپ می‌کنیم. افراد تیم کارگز در سال ۱۳۲۶ ردیف اول از بائین راست به چپ: خلیف سعیدونی، عباس آریابنور، محمود زارع، محمدعلی ذالکین. ردیف دوم: رسول ذاکری، رجب ملحانی، اکبر فریدنی، حبیب‌الله زبیر، محمد دهمیانی (داور) خلیف دیل بهبهانی، صفدر اولیاء زاده، ردیف بالا: صفر شهریاری، داود محسنی، اکبر فریدونی، سردار رحیمی و حسین زقانی.

در معرفی دو بازیکن معروف تاج اهواز در صفحه روبرو شرح عکس را بدینگونه بنویسید: مهدی ونی (عکس سمت چپ) و غلام کیابنور دونگین بر تارک تیسم قهرمان بودند که مفر خط‌حمله تاج اهواز را تشکیل میدادند. ونی و کیابنور دوبار به‌سالمی ۴۷ و ۴۸ پیراهن تیم ملی جوانان ایران را پوشیده‌اند.

را می‌فرستم. حادثه با یک شرط‌بندی اتفاق افتاده بود. برادر حلوانی که در میدان بارفروش‌ها سری بین سرها دارد، با سه تن از بزرگان بر سر بازی پاس با پرسپولیس شرط‌بندی می‌کند. آن هم به این شکل که اگر پاس باخت، او سیل معروفش را که خیلی هم به آن علاقه‌مند است از ته بتراند. و اگر پاس پیروز شد، رفقا سیل‌هایشان را دود بدهند. کار به جایی می‌رسد که حتی یکی از این سه تن تعهد می‌کند که اگر پاس برد، با شورت و زیرپیراهن در این هوای سرد زمستانی، یک‌دور هم دور میدان بدود. شب مسابقه برادر حلوانی به مجید می‌گوید که خلاصه ریش و قیچی دست خودت است، برادر آبروداری کن. حلوانی هم سنگ تمام می‌گذارد. خلاصه که این پاکت پر از موی سیل هم مال آن سه تن است که برادر حلوانی به نشانه واقعیت داشتن ماجرا، آن را به برادرش داده بود که به ما عرضه کند!

داستان رونمایی از سیل‌ها با همه بازمگی‌اش اما چنان به پرسپولیس‌ها برخورد کرد که حتی یک ماه هم نگذاشتند طرفدارانشان بی‌سیل بمانند و در اولین مسابقه حساس بین پاس و پرسپولیس از سری رقابت‌های قهرمانی جام باشگاه‌های کشور، پاس را ۲-۰ از پا درآوردند. جمعه ۲۰ اسفند ۱۳۵۰ در حضور سی هزار تماشاگر و به داوری قاضی ترکیه‌ای ضیا تورکان، حسنعلی کلانی دو بار در دقایق ۷۶ و ۸۰ دروازه پاس را به آتش کشید تا این بار نیز سیل‌های طرف مقابل، روی دست شرط‌بندی‌کنندگان بماند و بسوزد و زیادی بیاید. جالب اینکه، با وجود این دو گل خورده پاس، مجلات وقت از مجید حلوانی به عنوان جنگنده‌ترین چهره میدان و ستاره بازی اسم بردند! این در حالی بود که در مجموع ۴۷ بازی، پرسپولیس با ۳۷ گل زده عنوان حمله‌ورترین تیم و پاس با پنج گل خورده، لقب استوارترین تیم دفاعی جام را از آن خود کرد. دنیای ورزش درباره این پیروزی نوشت هزاران تماشاگر از ذوق پیروزی پرسپولیس بر روی تریبون‌های استادیوم کهنه امجدیه به رقص آمده بودند.

اگر جمعی‌ها سلطان تکنیک‌های پاسکاری به حساب می‌آمدند خوزستان به مرور سلاطین دربیل را در دل خود پرورش داد. مهم‌ترین آنها نوری خدایاری بود که با توپ جادو می‌کرد. از این پا به آن پا، از پشت پا به روی سر، از روی سر به روی پا، از روی پا به پشت پا، از پشت پا به روی پا از چپ به راست، از راست به چپ، همراه با دربیل‌های یکطرفه و دوطرفه و گاهی اوقات حتی سه‌طرفه! این شعبده‌بازی‌ها تنها از دست نوری خدایاری جادوگر اهواز ساخته بود که دنیای ورزش در شماره ۳۶۱ خود در سال ۵۶ درباره او نوشت: خدایاری که می‌تواند روی یک دستمال هم با توپ جادوگری کند به تمام معنا در فوتبال ایران بی‌همتاست و این استعدادی خدادادی است. ممکن است خیلی از توپچی‌های ما بتوانند چنین شعبده‌بازی‌هایی را در خلوت و در گوشه‌ای تنها عرضه دارند اما خدایاری این جادوگری‌ها را در رویارویی با حریف و حریفان به نمایش می‌گذارد که نشان از تسلط بی‌چون و چرای او بر توپ و زمین است. مردی که در حفظ توپ و حرکات نمایشی‌اش لنگه نداشت تمام این حرکات را با چهره‌ای خندان و در مقابل بی‌رحم‌ترین مدافعان به نمایش می‌گذاشت. مردی که خنده یک لحظه از روی لبانش قطع نمی‌شد و خدا او را خندان آفریده بود. حتی در دل مصائبی عظیم نیز یگور لبش می‌خندید.

متولد سال ۱۳۳۲ در بغداد، از پدر و مادری ایرانی‌الاصل و دارای ۴ خواهر و ۴ برادر. او فوتبال را در عراق آغاز کرد اما در ۱۹ سالگی به همراه یکی از برادران کوچک خود به ایران

که گمان می‌کردی قالب استخوان‌بندی‌اش از پولاد و چدن است. ابتدا از شعاع اهواز سربرآورد و سپس به دارایی این شهر رفت اما در بازی‌های قهرمانی جوانان کشور که با پیراهن خوزستان در آن شرکت کرده بود چشم‌های مستر سوچ - مربی استعدادیاب تیم ملی ایران - را خیره کرد. لحظه‌ای که سوچ به او گفت برای شرکت در تمرینات تیم ملی - همان تیمی که برای مسابقات آسیایی ۱۹۶۶ بانکوک آماده می‌شد - به تهران بیاید، زمان برایش از حرکت ایستاد و چنان تبدیل به مجسمه‌ای سرخوش شد که دوست داشت تا ابد در همان حال سرخوشانه بماند. آقا مجید اگر چه در آن تیم ملی، زیاد فرصت دلآوری نیافت اما بالاخره دارایی تهران که محل تجمع غول‌های فوتبال ایران به ویژه خوزستانی‌ها بود، او را قاپید و حلوانی در معیت این تیم به شوری هم رفت و بعد از آن هم یک مدتی در خط دفاع تیم نادر ایستاد و فورواردها را از مقابل دروازه ناصر حجازی تاراند. او مدتی را هم به درخواست آقامد در تیم پیکان تهران بازی کرد تا اینکه امتحانات مقطع دبیرستان‌اش در اهواز را پاس کرد و دیگر با خیال راحت وارد دانشکده پلیس تهران شد. دانشکده‌ای که هرکس واردش می‌شد دیگر مجبور بود فقط پیراهن تیم پاس را بپوشد. حالا تیم آقا حبییبی و سرهنگ اسداللهی که عاشق جنگجویان بودند او را با آن سیل‌های دسته‌دوچرخه‌ای و موهای فرفری و صورت سبزه و بازی قلدرانه و جانبازانه‌اش در خط دفاعی تیم پاس جا دادند و همانجا بود که لقب صخره روی نامش چسبید و دیگر تا آخر عمرش پیراهن سبز پاس را از تن درنیارود.

غیر از گل زدن به برزیل، یکی دیگر از داستان‌های شیرین حلوانی، این بود که مجیدخان در یک روز زمستانی سال ۱۳۵۰ با یک پاکت پر از مو وارد تحریریه مجله دنیای ورزش شد و همه را انگشت به دهان کرد. دنیای ورزش در شماره ۶۹ خود به تاریخ ۱۱ دی ماه ۱۳۵۰ درباره او نوشت:

- هفته گذشته مجید حلوانی با یک پاکت سیل به دیدن خبرنگار ما آمد. خواستیم عکسی تهیه کنیم اما زیبا به نظر نرسید. حلوانی می‌گفت این را برای شما آورده‌ام تا رونوشت آن را برای دیگران بفرستم اما حالا که شما دیدیدش، خودش

